بسمه تعالی

۲۹/۰۱/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - خبر واحد در موضوعات

**حجیت خبر واحد در موضوعات**

**بررسی کلام شهید صدر**

مرحوم شهید صدر در بحث حجیت خبر واحد در موضوعات در واقع به یک سری روایت‌های خاصه‌ای در این مورد تمسک می‌کند بعد می‌فرماید که استدلال به این روایت خاصه در صورتی صحیح هست که به دو شکل می‌توان استدلال کرد یکی اینکه از یکی از این روایت‌ها الغای خصوصیت کنیم که کلاً خبر ثقه در همه جا حجت هست یکی اینکه از مجموع الغای خصوصیت کنیم و بخواهیم حجیت خبر ثقه را در مطلق موضوعات اثبات کنیم ایشان می فرمایند روش دوم مبتنی بر این هست که ما ظهوری که از مجموع ادله حاصل می‌شود حجت بدانیم و بحث این در اصول مطرح هست آنجا در مورد این صحبت شده است. اینجا یک ابهامی وجود دارد و قبل از اینکه ابهام را عرض کنم بعضی از چیزها توضیح دهم بعد برگردم در مورد ابهام کلام شهید صدر بحث کنم آن این هست که کلمه‌ی الغای خصوصیت یا تنقیح مناط را که ما تعبیر می‌کنیم من در مورد این دو اصطلاح دو معنای مختلف کرده‌ام بعداً تامل‌هایی در مورد اینکه اصطلاح قم در مورد الغای خصوصیت و تنقیح مناط مطابق آن معنایی هست که من می‌کنم حاصل شد الان صرف نظر از اینکه اصطلاح الغای خصوصیت و تنقیح مناط در کلامت کن به چه معنا هست می‌خواهم این بحث را طرح کنم آن این هست که ما دو مدل الغای خصوصیت یا تنقیح مناط داریم یکی اینکه گاهی اوقات اصلاً واژه‌ای که در روایت جعل شده را عرف از باب مثال می‌فهمد اینجا را اینگونه تعبیر کنیم که مجموع در حذف رخ داده و کلمه مثلاً مقدر هست رجل شک بین الثلاث و الاربع گویا اینگونه بوده رجل مثلاً شک بین الثلاث و الاربع یا کلمه‌ی رجل مجازاً به معنای مطلق انسان بکار رفته است معنای این، این هست که اصلاً خود این واژه یا خود این جمله دال برحکم شک مطلق انسان هست و یک موقع

هست ما نمی‌خواهیم بگوییم که متکلم در این کلام خود اراده‌ی افهام یک معنای عام را کرده نه می‌خواهد معنای خاص را افهام کند ولی یک ملازمه‌ی عرفیه بین ثبوت حکم در این مورد خاص و ثبوت حکم به نحو کلی وجود دارد به طوری که عرف وقتی این حکم خاص را شنید از او حکم عام را هم استفاده می‌کند شبیه همین در مساله‌ی فحوی و قیاس اولویت هست که ما دو شکل داریم یک موقع هست می‌گوییم که اصلاً جمله از اول برای بیان فرد خفی آمده و افراد دیگر آن به طریق اولی از خود این جمله حکم مساله استفاده می‌شود (و لا تقل لهما اف) می‌خواهد بگوید حتی به اندازه اف هم حق ندارید به پدر و مادر بگویید خود همین دال بر این هست که بیشتر از آن نمی‌شود گفت یک موقع هست قیاس اولویت به این شکل نیست می‌گوییم عرف متعارفی که حکمی را در یک موردی دید می‌گوید ثبوت این حکم ملازم با ثبوت حکم دیگری هست نه اینکه متکلم در آن کلام بخواهد این معنای عام را افهام کند مثلاً فرض کنید در بحث حرمت ابد در تزویج ذات بعل استدلالی شده و گفته‌اند در تزویج معتده حرمت ابد ثابت هست بنابراین تزویج معتده به مناط اینکه معتده کزوجه هست حرمت ابد ثابت شده و به احترام علقه‌ی زوجیتی که به نحو ناقص در زمان عده ثابت هست این حرمت ثابت شده اگر در عده‌ای که یک نوع زوجیت ناقصه هست یا زوجیت حکمیه هست حرمت ابد در تزویج این ثابت شود حرمت ابد در ازدواج ذات بعل به طریق اولی ثابت می‌شود و معنا این نیست که روایتی که می‌گوید (من تزوج فی العدة حرمة علیه ابداً) مراد از تزوج فی العدة اعم از این هست که در عده یا در حالت زوجی باشد مراد از این عبارت همان ازدواج در حال عده هست و عرف کانه از این ازدواج در حال عده بالملازمه چیز دیگری را هم اثبات می‌کند قسم اول در اینکه ظهور هست و هم در باب الغای خصوصیت و هم در باب اولویت بحثی ندارد که ادله‌ی حجیت ظواهر ان مورد را هم می‌گیرد ولی این قسم دومی که این شکلی نیست آیا ادله‌ی حجیت ظواهر را می‌گیرد آیا اینها ظواهر هستند یا ظواهر نیستند؟ چون اگر از سنخ ظواهر باشد ادله‌ی ظواهر اینها را می‌گیرد ولی اگر از سنخ ظواهر نباشد باید قطع به ملازمه باشد یعنی عرف بین ثبوت حکم در

دو مورد قطع به ملازمه داشته باشد مجرد ظن کافی نیست به نظر نمی‌رسد که بشود اینها را داخل در ادله‌ی ظهورها کرد ظهورها در دلالت‌های لفظیه‌‌‌‌‌‌‌ای که متکلم قصد افهام آنها را دارد هست یا مدلول استعمالی یا مدلول تفهیمی باشد به این کاری ندارم که آیا ظهور مربوط به ظهور تفهیمی هست با استعمالی؟ متکلم باید قصد افهام داشته باشد ولی چیزی که متکلم صد ابهام ندارد ولی بالملازمه از کلام او استفاده می‌شود لازمه‌ی ثبوت مخبر عنه چیزی هست که لازمه‌ای که لازمه‌ی قطعه نیست چون اگر لازمه‌ی قطعیه باشد داخل در مثبتات اماره هست و حجت می‌باشد و اینها بحثی نیست لازمه‌ی ظنیه‌ی مخبر به که خود مخبر هم نمی‌خواهد این را اخبار دهد، اگر اینها داخل در ظواهر هست خیلی مشکل هست اینها را اخل در ظواهر بدانیم اینکه ما نحن فیه اینکه از مجموع ادله این جور نیست که متکلم از این مجموع ادله بخواهد افهام حجیت مطلق بکند این چنین چیزی نیست که قصد افهام حجیت خبر ثقه در مطلق موضوعات با مجموع ادله داشته باشد فوق مطلب این هست که عرف متعارف این مجموع ادله را اگر دید از این مجموعه می‌گوید ببن ثبوت حکم در این موارد متشدده و در ثبوت حکم در قاعده‌ی عامه ملازمه هست اگر یقینی باشد این داخل در حجیت مثبتات امارات هست پس باید بحث را اینگونه قرار داد که چیزی که مثبت یک اماره خاص نیست مثبت مجموع امارات هست آیا این هم ادله‌ی مثبتات اماره را می‌گیرد یا نمی‌گیرد؟ بحث ظواهر و اینها را نباید پیش کشید بحث بر این هست که حجیت مثبتات اختصاص به یک اماره‌ی خاصه دارد یا اختصاص به یک اماره ندارد؟ این داخل در این بحث هست این مسلم هست که فرقی ندارد در حجیت مثبتات بین اینکه حجیت یکی باشد یا چند تا باشد که من نمی‌خواستم بحث این را بکنم می‌خواهم بگویم اینها داخل در ظواهر و بحث حجیت ظواهر و امثال اینها نیست. این نکته را داخل پرانتز عرض کنم در بحث ظواهر ان قلت و قلت‌هایی داشتیم در مورد اینکه ظاهر چیست، ملاک ظهور چیست، به چه درجه‌ای از ظن ظهور گفته می‌شود؟ اینها را کنار بگذارید مرحوم شهید صدر یک نکته‌ای را گاهی اوقات مطرح می‌کندو می‌گوید ظاهر حال متکلم فلان چیز هست و ادله‌ی حجیت

ظواهر را شامل ظهور حال متکلم هم می‌داند ظاهر حال متکلم چیزی نیست که متکلم می‌خواهد آن را افهام کند گویا یاشان از ظاهر معنای گسترده‌تری اراده کرده نه آن چیزی که متکلم می‌خواهد افهام کند از آن چیزی که ظاهر حال را هم از مصادیق ظهور می‌داند یک معنای گسترده‌تری اراده می‌کند و صرف نظر از اینکه ظاهر حال متکلم یعنی چه؟ از حال متکلم ظاهر این هست یعنی مظنون مطلب که چنین هست چه درجه‌ای از ظن را شما ظاهر می‌گویید؟ اشکال‌هایی که در بحث ظهور هست در بحث ظاهر حال متکلم شاید مقداری از اشکالها پررنگ‌تر هم باشد ولی من الان نمی‌خواهم داخل آن بحث‌ها بشوم و می‌خواهم بگویم که گویا شهید صدر از کلمه‌ی ظهور معنای گسترده‌تری اراده می‌کند ظهور آن چیزی نیست که متکلم قصد افهام او را دارد یک درجه‌ای از درجه‌های ظن هم برسد قید قصد افهام داشتن متکلم آن معنا را در ظهور معتبر نمی‌داند ولی شاید مشکل باشد اگر ظهور هم حجت باشد به اعتبار این هست آن چیزی که متکلم قصد افهام آن را دارد اگر برخلاف روش متعارف عقلا در این تفهیم و تفاهم‌ها مشی کند این خلاف قاعده ‌هست قاعده این هست که متکلم هم در تفهیم مراد‌های خود همان روشی را اتخاذ می‌کند که عقلای دیگر اتخاذ می‌کنند اما آن چیزی که از کلام متکلم استفاده می‌شود ولو متکلم نخواسته‌آن را افهام کند فرض هم این هست که قطعی نیست مظنون این هست که از کلام این یک چیز دیگر هم استفاده می‌شود یک ملازمه‌ی ظنیه بین ثبوت مخبرعنه و ثبوت شی آخر وجود دارد ما می گوییم همین مقدار هم کافی هست و خیلی هم مشکل هست. پس باید قطعی باشد اگر از مجموع این مواردی که ما ذکر می‌کنیم قطع به اینکه اینها خصوصیت ندارند حاصل بشود این قطع حجت هست و ظاهراً هم در آن بحثی که حجیت مثبتات خصوصیت ندارد که مثبتی که از یک خبر خاص حاصل شود مثبتی که از مجموع اخبار هم حاصل شود آن هم کفایت می‌کندو لازمه‌‌ی ثبوت چند امر را هم لازمه‌ی قطعیه فرض می‌کنیم لازمه‌ی قطعیه‌ی ثبوت یک مساله‌ای از ثبوت چند خبر هم حجت هست و عقلا هم در حجیت مثبتات بین اینکه لازم یک خبر باشد یا لازم چند خبر باشد فرقی قائل نیستند بنابراین نتیجه‌ی بحث این

هست که ما در این مساله باید ادله‌ی زیادی داشته باشیم تا از مجموع اینها یقین حاصل کنیم. قطع که می‌گویم اعم از قطع و اطمینان هست و مراد من هم قطع در مقابل اطمینان نیست.

پرسش: همین شبهاتی که در ذهن فقها هست شاید خیلی‌ها را اگر به عرف بگویی عرف هم خود شک می‌کنددرست هست که قبل از اینکه بخواهد در فضا شک نکند یعنی فکر او صاف باشد اصلاً شکی نکند؟ آنجا که از کلام می‌فهمد درست هست؟

پاسخ: شک نکند کافی هست اگر واقعا اینگونه باشد و به طور طبع اولی اطمینان حاصل می‌کندهمین مقدار کافی هست.

این روایت‌هایی که شهید صدر آورده‌اند به بحث سندی اینها وارد نمی‌شویم مگر اینکه روایتی که از جهت دلالت در یک درجه‌ای باشد اگر قبول هم نکنیم درجه‌ی قابل توجهی باشد اکثر این روایت‌ها در حد قابل توجهی از استدلال نیستند اینکه اصلاً نیاز به بحث سندی ندارد. روایت اول روایت « عَنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ جُرَذٌ مَاتَ فِی زَیْتٍ أَوْ سَمْنٍ أَوْ عَسَلٍ وَ قَالَ فِی بَیْعِ ذَلِکَ الزَّیْتِ » قبل از اینکه این روایت را بخوانم یک نکته‌ای را بگویم شهید صدر در مورد خیلی از این روایت‌ها می‌گوید مثلاً این روایت در مورد حجیت اخبار ؟؟؟ هست به نحو مطلق از این استفاده نمی‌شود این نکته‌ای هست که در خیلی از این روایت‌ها مد نظر هست بقیه روایت این هست « یَبِیعُهُ وَ یُبَیِّنُهُ لِمَنِ اشْتَرَاهُ لِیَسْتَصْبِحَ بِهِ» ایشان می‌فرماید استدلال این نیست که امام علیه السلام به بایع گفته باید بیان کند مجرد بیان بایع ممکن هست به مشتری یقین حاصل شود و لازم العمل باشد و یقین حاصل نشود مجرد امر بایع به بیان که شهید صدر در همان بحث آیه‌ی کتمان هم این مطلب را گفته‌اند که ملازمه‌ی بین وجوب اظهار و وجوب قبول تعبدی را من قبول ندارم و می‌گویند درست نیست اینجا می‌گوید « یُبَیِّنُهُ لِمَنِ اشْتَرَاهُ لِیَسْتَصْبِحَ بِهِ» یعنی این را بیان کند تا استسباح کند کانه اگر بیان

کند او استسباح می‌کندو دیگر در خوردن استفاده نمی‌کند معنای این حجیت مطلب هست که قول بایع حجت هست والا معنا ندارد که قولی که حجت نباشد منشأ بشود بر اینکه منفعت متعارفی که زیت دارد را طرف از آن چشم بپوشد و به منفعت نادرتری که استسباح هست رو بیاورد. آقای صدر این را در مورد ذوالید هست و نمی‌شود استدلال عام کرد ولی به نظر می‌رسد که این حتی در ذوالید هم به درد نمی‌خورد چون بحث این هست که بایعی که خبر می‌دهد جنس من معیوب هست چه انگیزه‌ای دارد خوب قیمت جنس پایین می‌آید این انگیزه‌ای ندارد اولا ممکن هست بگوییم از باب اقرار العقلا علی انفسهم نافذ هست بحث اقرار مطرح و غیر از بحث اخبار ذوالید هست اخبار ذوالید چه بر علیه و چه برنفع باشد حجت هست این اقرار العقلا از آن جهت هست بنابراین نمی‌شود مطلق حکم کرد. ثانیا متعارفاً در این جور موارد اطمینان حاصل می‌شود بنابراین این روایت ربطی به بحث ما ندارد.

روایت دوم روایت ابن ابی بکیر هست « قال سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ أَعَارَ رَجُلًا ثَوْباً فَصَلَّی فِیهِ وَ هُوَ لَا یُصَلَّی فِیهِ، قَالَ: «فَلَا یُعْلِمْهُ»؟ قَالَ: قُلْتُ: فَإِنْ أَعْلَمَهُ؟ قَالَ: «یُعِیدُ»» می‌گوید یک کسی لباس خود را به کسی عاریه داده و او هم با آن لباس نماز خوانده است در حالی که او (عاریه دهنده) درآن نماز نمی‌خوانده است البته این روایت توضیح نمی‌دهد که چرا در آن لباس نماز نمی‌خوانده است؟ آیا مثلا مشکل نجاست و طهارت داشته است و... و بالاخره شرایط اعتبار را نداشته معیر در لباس نماز نمی‌خوانده است و نگاه کرده و می‌بیند مستعیر در آن لباس نماز خوانده است می‌گوید به او نباید خبر دهد اگر خبر دهد باید نماز خود را اعاده کند البته در مورد نجاست این بحث هست که اگر کسی بدون ندانستن نجاست در چیزی نماز بخواند و بعداً‌هم کشف شود نماز او صحیح هست این را حمل می‌کنیم به اعلمه اینکه خصوص نجاست نیست در سایر جهات هست منهای بحثی که مراد این روایت چیست آقای صدر می‌فرمایند این از اخبار ذوالید و امثال اینها هست متعارفاً چه انگیزه‌ای دارد اینکه می‌خواهد

طرف را به زحمت بیندازد کسی که از من عاریه حواسته و من لباس خود را در اختیار او گذاشته‌ام یعنی اینکه به علاقه دارم، دوست و رفیق من هست اینها از مواردی هست که وقتی طرف اخبار می‌کندیقین حاصل می‌شود یکی از نکاتی که در این چیزها هست قید وثاقت خود مخبر را هم اخذ نکرده است این ممکن هست از باب حجیت قول ذوالید باشد این اشکال آنها درست هست ولی می‌خواهم بگویم اینها حتی در مورد ذوالید هم به درد نمی‌خورد چون اینها مواردی هست که به طور متعارف اطمینان حاصل می‌شود.

روایت سوم روایت بکر بن حبیب «عَنْ بَکْرِ بْنِ حَبِیبٍ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْجُبُنِّ وَ أَنَّهُ تُوضَعُ فِیهِ الْإِنْفَحَةُ مِنَ الْمَیْتَةِ » حضرت می‌فرمایند « قَالَ لَا یَصْلُحُ» اگر واقعا همین مورد هست این درست نیست یعنی لاتجوز الْإِنْفَحَةُ مِنَ الْمَیْتَةِ که در جبن می‌گذارند ولی « ثُمَّ أَرْسَلَ بِدِرْهَمٍ قَالَ اشْتَرِ مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ وَ لَا تَسْأَلْهُ عَنْ شَیْ‌ءٍ »‌ از یک مسلمان بخر چون در آنجا گاهی اوقات یهودی و غیر مسلمان هست که در بازارهای اسلامی می‌آمدند می‌گوید از رجل مسلم بخر و ید مسلم اماره بر طهارت و امثال اینها هست و آقای صدر در اینجه بحث ذوالید را مطرح می‌کندو درست هم هست اینجا دیگر اشکالی که ما مطرح می‌کردیم یقین حاصل می‌شود نیست چون این چنین یقینی هم حاصل نمی‌شود هیچ وقت مجرد اینکه طرف چیزی را می‌فروشد نشانگر این نیست که یقیناً ذوالید هست ولی یک نکته‌ای دگر از اصل استدلال می‌گوید اشتر من رجل مسلم و لا تساله عن شی می‌گوید فان النهی عن السوال یدل علی لزوم القبول علی تقدیرالاخبار و لا لم یکن ؟؟؟ محذور فی السوال این استدلال هم ناتمام هست چون ممکن هست ایجاد شک بشود می‌گوید برای چه خود را به زحمت می‌اندازی آدم به وسوسه می‌افتد که نجس هست و پاک هست اینکه اصل این استدلال هم ناتمام هست. بعضی از روایت‌هایی که قابل توجه هست در مورد آنها صحبت می‌کنیم و سند آنها را هم بحث می‌کنیم.

یکی از مواردی که استدلال شده و در خیلی از کلمات قوم هم به این در این بحث اشاره شده روایات وارده در استبراء امه هست و تصدیق بایع به عدم مسحها من قبیل روایة حفص بن البختری « عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ فِی الرَّجُلِ یَشْتَرِی الْأَمَةَ مِنْ رَجُلٍ فَیَقُولُ إِنِّی لَمْ أَطَأْهَا فَقَالَ إِنْ وَثِقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ یَأْتِیَهَا » آقای صدر می فرمایند اصل استدلال مبتنی بر این هست که ان وثق به مراد از وثوق، وثوق نوعی باشد نه وثوق شخصی والا از باب اطمینان هست ولی ایشان می‌پذیرد که این استحسان صحیح هست و ظاهر روایت این هست که وثوق، وثوق نوعی هست نه وثوق شخصی چون وثاقت را به مخبر اضافه کرده نه به شخص خبر یک موقع می‌گوییم اگر خبر آن مورد وثوق باشد معنا این هست که آیا خبر اطمینان آور هست یا اطمینان آور نیست یک موقع می‌گوییم آیا خودش مورد وثوق هست یا مورد وثوق نیست؟ اینکه می‌گوییم خودش مورد وثوق هست یا نیست معنا این هست که آیا در نوع موارد این آقا با اخباری که می‌دهد اطمینان بخش هست یا اطمینان بخش نیست؟ ایشان دو اشکال در مورد این روایت مطرح می‌کندیکی اینکه می‌گوید اخبار ذوالید هست و اخبار ذوالید دلیلی بر حجیت خبر ذوالید هست به طور مطلق دلیل نیست ثانیاً این مورد مطابق اصل هست یعنی اصالة عدم وطی المراة محکم هست البته شارع مقدس این ظهور حال را بر اصل مقدم داشته و این ظهور حال را در جایی که گوینده ثقه نباشد ظهور حال را مقدم داشته یا لااقل مقدم هم نداشته استسحاق را محکم ندانسته و گفته باید حتما استبراء کنید بدون استبراء نمی‌شود از آن استفاده کرد ولی از آن استفاده نمی‌شود که به طور مطلق خبر واحد در موضوعات حجت هست و ممکن هست نکته این باشد و این را دو مدل می‌شود معنا کرد یکی اینکه ما بگوییم ظاهر مسح هست و این ظاهر حال استسحاق را کنار می‌زند ولی جایی که شخص ثقه خبری را می‌آورد این خبرثقه با ظاهر حال را شارع معرض در نظر گرفته بعد به استسحاق عدم حال تمسک کرده یعنی در واقع ظاهر حالی که حجیت آن توسط شارع هست این خبر واحد را در حد ظاهر حال قرار داده می‌گوید در اینجا ظاهر حال حجت نیست چون حجت نیست استصحاب زنده‌می‌شود ممکن هست اعتبار به جهت

استصحاب باشد یعنی شارع استصحاب را در اینجا مرجع قرار داده باشد و بعد از اسقاط ظاهر حال از حجیت به جهت وجود این اخبار ثقه، ممکن اخبار ثقه را خود ذاتاً حجت ندانسته باشد ولی این اخبار ثقه را با ظاهر حال شارع معارض در نظر گرفته چون هر دو اینها اقتضای حجیت دارند و این دو که کنار رفتند استصحاب را معتبر دانسته باشد بیان شهید صدر اینگونه نیست بیان شهید صدر مرجحیت این را قرار داده حالا من بیان شهید صدر را تقریر کنم ما یک ظاهر حال داریم و یک خب ثقه داریم شارع مقدس این خبرثقه‌ای را که مؤید به استصحاب هست این را حجت قرار داده باشد این دلیل این نیست که خبر ثقه‌ای که مؤید استصحاب نباشد آن هم حجت باشد این ممکن هست موافقت با اصل منشأ حجیت این خبر بشود این معنایش این نیست جایی که موافق اصل نباشد باز هم این خبر حجت باشد در جایی که ذاتاً آن اصل زمین خورده این اصلی که حجیت ذاتی دارد این بتواند خبر واحد را اعتبار ببخشد شارع مقدس می‌گوید این مطلب چنین هست و از آن طرف هم مظنون ظاهر حال این هست که خبرثقه راست هست یعنی ظاهر حال ظن آور و خبر ثقه هم ظن آور هست شارع مقدس این دو ظن را با همدیگر قرار داده است شارع مقدس ظاهر حالی که فی الجمله شک می‌آورد ولی آن را منشأ ثبوت ظاهر حال از اعتبار قرار نداده به هر حال مرتبه این پایین‌تر هست خبر غیر ثقه میزان ظن آوری و میزان احتمال صدق آن از خبر ثقه پایین‌تر هست مجرد اینکه شارع مقدس به خاطر خبر ثقه ظاهر حال را از اعتبار انداخته لازمه آن این نیست که به خاطر غیر ثقه هم ظاهر حال را از اعتبار بیندازد یک تقریبی که من عرض می‌کنم تقریبی هست که شهید صدر می‌فرمایند اصل این تقریبی که شهید صدر کردند که اینجا وثق به مراد وثاقت نوعیه هست این هم محل اشکال هست غیر از اشکال‌های دیگری که هست. این مطلب در روایت‌های دیگر هم خواهد آمد اینکه باید توضیح بدهم آن هم این هست که ما سابقاً این مطلب را توضیح دادیم که کلمه‌ی ثقه به معنای مورد اعتماد هست مورد اعتماد بودن به تناسب‌‌های حکم موضوع یعنی مورد اعتماد در مورد، مربوط به آن خبر هست بنابراین مورد اعتماد مثلاً در امور پزشکی، و غیر

پزشکی... اگر می‌گوییم بنّا مورد اعتماد هست یعنی اینکه آن بنا کار خود را خوب انجام می‌دهد یا می‌گوییم قصاب مورد اعتماد هست یعنی کار قصابی خود را خوب انجام می‌دهد و... وقتی که چنین هست ممکن است ما نه تنها در کل امور مربوط به طبابت مورد اعتماد هست بگوییم در این خصوص امور شخصی هم مورد اعتماد هست فرض کنید یک بنده خدایی خیلی پزشک و جراح خوبی هست ولی می‌خواهد پسرش را عمل کند ولی دیگر در مورد پسرش مورد اعتماد نیست به خاطر علاقه شخصی که به پسر خود دارد اصلاً دست و دلش نمی‌آید که پسر خود را عمل کند مورد اعتماد بودن، مورد اعتماد بودن در مورد است ما که می‌گوییم این پزشک مورد اعتماد هست باید با تمام ویژگیهای مربوط به او باید مورد اعتماد بگوییم نه مورد اعتماد مطلق موردی که در آن هست نه مورد اعتماد در صنف خاص که می‌شود شخصی، اگر با توجه به ویژگیهای خاصی که وجود دارد اعتماد هست فرض کنید کسی پیرمرد هست و از او کاری بر نمی‌آید اینها منشاء این شده که «وثق به» یا مثلاً به خاطر این است که اگر بخواهد از این کارها بکند با سلاطین و امثال اینها ارتباط دارد و پدر او را در می‌آورند اگر با یک کنیز از این کارها با او کرده، بخواهد به آنها بفروشد این خودش منشاء این هست که «وثق به» اطمینان حاصل می‌شود. پرسش: این خلاف آن حرفی است که قبلاً گفته‌اید... پاسخ: ظاهر بطور کلی اینطور هست نه در خصوصیات فردی، بحث وصف مخبر هست من دارم همان را جواب می‌دهم گفتم که شهید صدر می‌فرماید بین اینکه وصف خبر باشد یا وصف مخبر باشد فرق هست اگر وصف مخبر باشد یعنی در نوع موارد من می‌خواهم بگویم نه، وصف مخبر هم باشد، احیاناً وصف مخبر در خصوص مورد هست «وثق به» یعنی به این آقا اطمینان داری، فرض کنید کسی بگویید من یک دکتر مورد اطمینان میشناسم که پدر شما را عمل کند، مورد اعتماد یعنی در این عمل خاص هم مورد اعتماد هست گاهی اوقات البته ما وضعیت آن عمل خاص را نمی توانیم تشخیص بدهیم، در نوع موارد اماره هست و لو اینکه در این مورد خاص هم مورد اعتماد هست اما گاهی نه، خصوص مورد هم ما می‌توانیم تشخیص بدهیم که مورد اعتماد

هست یا نیست آن انجام داده است نه اینکه می‌خواهد کاری انجام بدهد می‌گوییم بنده خدایی هست عملی را انجام داده حالا من پول او را بدهم یا نه ندهم، شما می‌گویید اگر عملی را انجام داده است مورد اعتماد بوده یعنی درست انجام داده است پول را به او بده اگر درست انجام نداده پول را به نده، اینها دلالت در جایی است که امکان داشته باشد (تشخیص مورد اطمینان بودن در خصوص مورد شخصی) این معلوم نیست مراد مورد اعتماد بودن در نوع موارد باشد حلا بعضی موارد قرینه هست نمی تواند مورد اعتماد شخصی باشد چون اگر مورد اعتماد شخصی باشد گیر پیدا می‌کند آنجا ممکن است مورد اعتماد نوعیه بگوییم وقتی می‌گوییم به این آقا اعتماد داریم یعنی در مورد سوال اعتماد داریم لااقل این احتمال وجود دارد که مراد «وثق به» یعنی «وثق به فی خصوص مورد السوال» بنابراین به این روایت نمی‌توان تمسک کرد.

من چند تا آدرس هم دادم، فردا برای شما می‌خوانم این موارد که بعضی‌ها گفته‌اند خبر واحد در موضوعات حجت هست بعضی‌ها گفته‌اند نیست آنها را جستجو نکرده‌ام یا جاهایی که اشاره خیلی مندمج به ادله کرده‌اند آنها را هم یادداشت نکرده‌ام به چیزهایی اشاره کرده‌ام مثلاً خبر مسعده رادع از سیره عقلا، استدلال این چنینی که آنها را یادداشت کرده‌ام.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»